روایتی کوتاه از زندگی سرباز شهید فرشاد رمزی از زبان پدر شهید

ساده‌پسند بود اما برترین مرگ را می‌خواست

نرگس انصاری

تنها ۲۰ روز به پایان خدمت سربازی فرشاد رمزی باقی مانده بود که سعادت شهادت نصیبش شد و در راه تأمین امنیت آسمانی شد. محرم رمزی پدر شهید می‌گوید زمانی پسرم را از دست دادم که ظاهراً هیچ جنگی کشورمان را تهدید نمی‌کرد اما تأمین امنیت و آرامش در این مرز و بوم، هیچ‌گاه خالی از خطر نبوده و نیست و همواره نیروهای حافظ امنیت ایران اسلامی، شهدایی را تقدیم کرده‌اند. فرشاد رمزی در یازدهمین روز از تیر ماه ۱۳۹۶ در مرز پیرانشهر آذربایجان‌غربی در حمله اشرار مسلح به شهادت رسید. روایت‌های محرم رمزی پدر شهید را پیش رو دارید.

دوستان مسجدی

پسرم فرشاد متولد ۲۰ آبان ۱۳۷۸ در قزوین بود. کودکی فرشاد کمی متفاوت از هم‌سن و سال‌هایش بود. همیشه در فکر کارهای بزرگ بود. آن‌قدر به مسائل مهم فکر می‌کرد که نمی‌توانست مثل بقیه بچه‌ها باشد. صورتش همیشه خندان بود. هیچ‌وقت نمی‌فهمیدیم چه زمانی ناراحت است و چه زمانی واقعاً شاد. از هفت سالگی هر وقت می‌خواستیم سراغش را بگیریم به مسجد می‌رفتیم و آنجا پیدایش می‌کردیم. دوست‌هایش را از محیط مسجد انتخاب کرده بود.

فعالیت در بسیج

فرشاد عضو پایگاه بسیج امام حسن عسکری(ع) بود. هر کاری از دستش برمی‌آمد در آنجا انجام می‌داد. برایش فرقی نمی‌کرد که سخت باشد یا آسان. هر وظیفه‌ای که به دوشش بود، به بهترین وجه ممکن انجام می‌داد. با همین احساس مسئولیت و حُسن عملی که داشت، خیلی زود توانست پیشرفت کند. مسئول پایگاه که به مأموریت می‌رفت، فرشاد را به جای خودش می‌گذاشت. به‌خاطر همین لیاقتش، بارها تقدیر شده بود. بارها شده بود که از نگرانی، ساعت یک یا دو نیمه شب به دنبالش می‌رفتم. می‌دیدم هنوز در پایگاه مشغول کار است. وقتی می‌دیدمش خیلی لذّت می‌بردم. با جان و دل کار می‌کرد.

جان آدمیت

پسرم از هر چیزی ساده‌ترینش را می‌خواست. چه لباس باشد، چه وسایل کار. اگر به خودش بود تا وقتی که یکدست لباسش پاره و از کار افتاده نمی‌شد، حاضر نبود آن را عوض کند. وقتی به خدمت سربازی رفت، خودم برایش لباس می‌خریدم. می‌دانستم اگر خودش بخواهد لباس بخرد همیشه ارزان‌ترین و ساده‌ترین لباس را انتخاب می‌کند. من مخالف بودم. می‌گفتم چرا این لباس را خریده‌ای، جوان باید لباس‌های بهتری بپوشد نه تا این حد معمولی و ساده اما فرشاد راضی نمی‌شد. ناراحت می‌شد وقتی می‌دید خودم برایش لباس خریده‌ام. یک‌بار که برایش کفش کتانی خریدم، گفت: «بابا، این که خیلی گران است. برای چه خریده‌ای؟» گفتم: «باباجان، تو هنوز خیلی جوانی. لباس نشانگر شخصیت آدم است. با اینکه مردم تو را می‌شناسند.» از حرفم ناراحت شد. گفت: «اگر مردم قرار است با لباس من را بشناسند، نشناسند بهتر است!» پسرم ساده‌پسند بود اما بهترین مرگ را می‌خواست.

> فرشاد در ۱۱ تیر ۱۳۹۶ در مرز پیرانشهر آذربایجان‌غربی در حالی که تنها ۱۸ بهار از زندگی‌اش را گذرانده بود به آن عاقبت خیری که خدا برایش مقدر کرده بود، رسید. گروهک تروریستی «عقاب‌های زاگرس» از زیرشاخه‌های گروهک تروریستی «پژاک» مسئولیت این جنایت را برعهده گرفت

اعتماد به خدا

شهید رمزی اصلاً اهل مادیات و تجملات نبود. همه چیز را ساده می‌گرفت. سعی می‌کرد از مغازه‌دارهایی خرید کند که فروش زیادی ندارند. حاضر بود از مغازه‌دارهایی که درآمد کمتری دارند خرید بکند، می‌گفت: «خب آن بندهٔ خدا هم کاسب است. باید به طریقی روزی بخورد.» فقط به این فکر بود که به مردم خیر برساند. حتی اگر خودش به سختی می‌افتاد و مورد سرزنش قرار می‌گرفت، باز به فکر مردم بود. اخلاقش عجیب بود. بهترین ثواب را در خیر رساندن به مردم می‌دانست. تنها حرفش این بود که: «بابا به مردم کمک کن. خدا بزرگ است.» می‌گفتم: «آخر پسر من، بعضی وقت‌ها نمی‌شود به مردم اعتماد کرد.» می‌گفت: «شما به‌خاطر خدا اعتماد کن. اگر کاری را برای خدا انجام بدهی، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما ضرر برساند!»

کمین و شهادت

پسرم فرشاد به همراه چند نفر از همکارانش به منظور انسداد نوار مرزی و مبارزه با قاچاق کالا به ویژه مشروبات الکلی به معبر مرزی ایران و عراق اعزام شده بود که ناگهان اشرار مسلح از سمت خاک عراق به عوامل کمین تیراندازی می‌کنند و پس از ۱۰ دقیقه درگیری، اشرار به داخل عراق متواری می‌شوند. در همین درگیری پسرم سرباز وظیفه فرشاد رمزی به فیض شهادت نائل آمد و سه نفر از همرزمانش مجروح شدند. فرشاد در ۱۱ تیر ۱۳۹۶ در مرز پیرانشهر آذربایجان‌غربی در حالی که تنها ۱۸ بهار از زندگی‌اش را گذرانده بود به آن عاقبت خیری که خدا برایش مقدر کرده بود، رسید. کمی بعد گروهک تروریستی «عقاب‌های زاگرس» از زیرشاخه‌های گروهک تروریستی «پژاک» مسئولیت این جنایت را برعهده گرفت.

فرمانده فرشاد می‌گفت: «در پادگان گفتم کی از مرگ نمی‌ترسد؟ می‌خواهم بفرستمش یک جایی که همیشه درگیری است! فرشاد دستش را بلند کرد. گفتم: یعنی هیچ‌کس به جز فرشاد نبود؟ رفیقش گفت: من هم هستم. از دوست فرشاد پرسیدم تو هم نمی‌ترسی؟ گفت چرا می‌ترسم ولی به خاطر فرشاد می‌روم.» پسرم در حالی که ۲۰ روز بیشتر به اتمام خدمتش نمانده بود به شهادت رسید.

نگاه

صدام می‌گفت جنگ را از نیمه شهریور ۵۹ آغاز کردم

علیرضا محمدی

صدام بعد از سقوط و دستگیری توسط نیروهای امریکایی، در یکی از بازجویی‌هایش گفته بود جنگ تحمیلی علیه ایران را از اواسط شهریور ۱۳۵۹ آغاز کرده است، اما نمی‌داند چرا ایرانی‌ها اصرار دارند اواخر این ماه جنگ آغاز شده است! دیکتاتور معدوم عراق اگر یک حرف درست در زندگی‌اش زده باشد، همین نکته بود چراکه بعثی‌ها در ۱۶ شهریور ۱۳۵۹ به منطقه خانلیلی در جنوب قصرشیرین حمله کردند و پاسگاه خانلیلی را به تصرف خود درآوردند. کمی بعد عین‌الکش و بلندی‌های میمک را گرفتند و تا زمان شروع رسمی جنگ در ۳۱ شهریور این مناطق را همچنان در اشغال نگه داشتند.

چند سال پیش مقام معظم رهبری نیز سخنان مهمی را در خصوص نحوه آغاز جنگ بیان کردند. بخشی از سخنان ایشان به این مضمون بود: «روز ۳۱ شهریور ۵۹ جنگ در واقع آغاز نشد- آن روز تهران بمباران شد- جنگ از پیش شروع شده بود. اگر مسئولانی که آن روز در رأس کار بودند- همان کسانی که بعد هم نشان دادند لیاقت اداره کشور را ندارند- می‌فهمیدند، تشخیص می‌دادند و آمادگی خود را بالا می‌بردند، نه خرمشهر آن جور می‌شد، نه قصرشیرین آن جور می‌شد، نه برخی از مناطق دیگر مرزی.»

اشاره مقام معظم رهبری به تجاوز مکرر ارتش بعث به مناطق مرزی کشورمان بود که تقریباً از بدو پیروزی انقلاب شروع شد و هر چه به آخرین ماه‌های تابستان سال ۵۹ منتهی می‌شد، بر دامنه آن افزوده می‌شد. بسیاری از مناطق مرزی کشورمان از کرمانشاه تا جنوبی‌ترین نقطه خوزستان، پیش از آغاز رسمی جنگ، شهید داده بودند. خون‌ها ریخته و از اواسط شهریور نیز چند منطقه اشغال شده بود، با این وجود مقاومت عجیبی بر روی اعلام شروع جنگ، از سوی برخی از مسئولان دیده می‌شد.

بازخوانی روزشمار دفاع مقدس در شهریور ۱۳۵۹ حقایق بیشتری را پیش روی ما قرار می‌دهد. اگر تنها حدفاصل ۱۶ شهریور تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ را مدنظر قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که در همین زمان ۱۵ روزه، از دید عراق جنگ به شکل رسمی و عملی در حال انجام بود. ارتش بعث با قدرت به مرزهای کشورمان حمله می‌کرد و دولت عراق سطح هشدار امنیتی در داخل کشورش را به بالاترین میزان افزایش داده بود.

۱۶ شهریور رژیم بعث علاوه بر اشغال خانلیلی و حمله هوایی و زمینی به پاسگاه‌های ایلام، قصرشیرین، خرمشهر، خسروآباد، نفت‌شهر و سومار، یادداشتی را به کاردار ایران در بغداد تحویل داد که از ایران می‌خواست سرزمین‌های اشغالی را عراق را پس بدهد. یکی از به اصطلاح سرزمین‌های اشغالی، عین‌الکش بود که عراقی‌ها در همان روز تحویل یادداشت به کاردار ایران، با تصرف خانلیلی اولین قدم برای اشغال آن را برداشته بودند.

روز ۱۷ شهریور ۵۹ نیز دولت عراق از مردم کشورش خواست پناهگاه احداث کنند. این یک دستور لازم‌الاجرا بود. ساخت پناهگاه برای شعله‌ور شدن جنگی صورت می‌گرفت که از نظر بعثی‌ها در حال انجام بود. همان روز (۱۷ شهریور) آنها به عین‌الکش هم حمله کردند و پاسگاه این منطقه را به تصرف درآوردند.

عین‌الکش یا به قول عراقی‌ها عین‌القوس، منطقه‌ای مرزی در کرمانشاه بود که عراق ادعا می‌کرد ارتش شاهنشاهی آن را به تصرف درآورده است. صدام در سخنرانی معروفش در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ از عین‌القوس نیز نام برد و آن را به عنوان یکی از اسناد تجاوزگری ایران اعلام کرد. در بخش‌های پایانی همین سخنرانی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کرد تا مقابل دوربین‌ها فریاد بزند جنگ را آغاز کرده است. اما باز در داخل کشورمان واکنش لازم به رجزخوانی گستاخانه صدام اعمال نشد.

پنج روز بعد، ۱۰ فرودگاه و پایگاه هوایی کشورمان مورد حمله چندین فروند جنگنده عراقی قرار گرفت. وقتی فرودگاه مهرآباد تهران بمباران شد، دیگر بهانه‌ای برای چشم بستن به جنگی که از قبل شروع شده بود، برای برخی مسئولان بی‌کفایت وقت باقی نماند. باید کاری انجام می‌شد اما پیش از آنکه اقدام عاجلی صورت بگیرد، تانک‌های عراقی در پنجم مهر ۱۳۵۹ در ۱۲ کیلومتری اهواز موضع گرفته بودند.

گزارش

دکتر ناصر تابش، ناجی مجروحان در روزهای سخت بمباران

رکوردهای خارق‌العاده یک پزشک ایرانی در دفاع مقدس

احمد محمد تبریزی

دفاع مقدس فقط زمان شکوفایی عرصه‌های نظامی و رزمی نبود بلکه بسیاری از عرصه‌های دیگر مرتبط با جبهه و رزمندگان در هشت سال جنگ تحمیلی به شکوفایی رسیدند. یکی از این عرصه‌ها دانش پزشکی بود. پزشک‌ها در روزهای جنگ در کنار رزمندگان حضور داشتند و به مداوای مجروحان می‌پرداختند. این حضور مداوم در شرایط سخت جنگی تجربیات گرانبهایی را برای بسیاری از پزشک‌ها به ارمغان آورد. تجربیاتی که برایشان درس‌های بزرگی به همراه داشته و در لحظات مختلفی از زندگی به کمک‌شان می‌آید.

شروع جنگ تحمیلی وضعیت بسیاری از بیمارستان‌ها در شهرهای جنوبی و غربی را به‌هم ریخت. کمبود امکانات و بمباران مناطق غیرنظامی توسط بعثی‌ها بیمارستان‌های زیادی را خالی از پزشک و بیمار کرد. این وضعیت در استان خوزستان بسیار وخیم‌تر از دیگر استان‌ها بود. خوزستان هدف اصلی ارتش بعث در

> دکتر تابش در کنار درمان بدون وقفه مجروحان، یک بمب عمل نکرده خوشه‌ای که بر تن یکی از رزمندگان فرورفته بود را خارج کرد. عملی سخت که هیچ پزشکی حاضر به انجامش نبود. دکتر تابش با انجام این جراحی یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین کارهای پزشکی در طول دوران دفاع مقدس را انجام داد

جنگ بود و هر روز شهرهای مختلف این استان مورد هدف بمب و موشک قرار می‌گرفت.

در آن شرایط سخت که ناگهان پزشک‌ها شهر را ترک می‌کردند حضور یک مرد بسیار روحیه‌بخش و مفید بود. دکتر «ناصر تابش» دوره تخصص جراحی خود را در دانشگاه پزشکی ارتش جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد و بعد از چهار سال، به‌عنوان متخصص جراحی عمومی فارغ‌التحصیل شد. تابش با آگاهی و رضایت کامل محل خدمتش را در شدیدترین روزهای جنگ پایگاه هوایی دزفول انتخاب کرد. در روزهایی که پزشک‌های زیادی از شهرهای جنوبی می‌رفتند انتخاب داوطلبانه تابش برای رزمندگان امیدبخش بود.

وقتی شهرهای اطراف دزفول مورد هجوم و بمباران دشمن قرار می‌گرفت، همه مجروحان را به بیمارستان پایگاه هوایی چهارم شکاری دزفول می‌آوردند. تابش در خاطراتش چنین می‌گوید: «در بمباران هفت‌تپه و کارخانه قند، صدها خانواده فرزندان مجروح خود را روی دست و با پای برهنه، گریان و نالان بدون این که به اورژانس ببرند، به اتاق عمل آوردند. در مواردی خانواده‌ها فرزندان مجروح خود را به داخل اتاق عمل پرتاب می‌کردند و صحنه‌های رقت‌باری را به وجود می‌آوردند.» صدها مجروح جنگی در این بیمارستان توسط این پزشک حاذق تحت عمل جراحی قرار می‌گیرند. به خاطر شدت کار و درگیری ۱۵ تکنیسین اتاق عمل و تنها جراح منطقه امکان ثبت نام مجروحان وجود ندارد و حتی گاهی شرایط به قدری سخت می‌شود که دکتر تابش همزمان دو بیمار را روی دو تخت جراحی، عمل می‌کند.

بیمارستان هوایی دزفول در ساعات خاموشی، داستان‌های ناگفتنی زیادی دارد. پزشک‌ها و پرستارهای بیمارستان کاری سخت و بغرنج در شرایطی هراسناک داشتند. در واقع کار زمانی شروع می‌شد که همه در سنگر قرار می‌گرفتند و تنها بیمارستان و کارکنان آن بودند که در فضایی آکنده از ترس و اضطراب باید به کار ادامه می‌دادند. در یکی از حملات بعثی‌ها به بیمارستان وقتی بلندگو اعلام کرد کارکنان بیمارستان به سنگر گروهی بروند دکتر تابش و دستیارانش به سنگر نرفتند و کارشان را ادامه دادند زیرا رها کردن بیمار در آن وضع غیرممکن بود.

دکتر تابش در دوران دفاع مقدس لحظات حساس و موقعیت‌های خطرناکی را تجربه کرد. او در کنار درمان بدون وقفه مجروحان، یک بمب عمل نکرده خوشه‌ای که بر تن یکی از رزمندگان فرورفته بود را خارج کرد. عملی سخت که هیچ پزشکی حاضر به انجامش نبود و هر لحظه خطر انفجار جان جراح را تهدید می‌کرد. دکتر تابش با انجام این جراحی یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین کارهای پزشکی در طول دوران دفاع مقدس را انجام داد. وقتی سال‌ها بعد فیلم این جراحی به کشورهای خارجی رسید آنها از شجاعت و تبحر پزشک شگفت‌زده شده بودند.

اگرچه جنگ تحمیلی هشت سال طول کشید اما برای دکتر «تابش» ۱۰ سال به ثبت رسید به‌خاطر این که پس از خاتمه جنگ، تا دو سال مجروحانی که روی مین می‌رفتند را به بیمارستان پایگاه هوایی دزفول می‌آوردند و توسط دکتر «تابش» جراحی می‌شدند.

دکتر تابش در زمان جنگ رکوردهای جالبی را به نام خود کرد. رکورد اعمال جراحی این دکتر شجاع و قهرمان در طول جنگ تحمیلی که در دفاتر اتاق عمل به ثبت رسیده، در حدود ۱۸ هزار و رکورد متوسط اعمال جراحی روزانه او شش عمل سنگین است. از سوی دیگر طولانی‌ترین جراحی وی یک مورد ۱۱ ساعته برای خارج کردن ترکش از پریکارد قلب یک مجروح بود که در طول این عمل، سه‌بار کارکنان اتاق عمل عوض شدند در حالی که او همچنان به جراحی ادامه می‌داد. به گفته همکاران وی، شاید هیچ جراحی در طول تاریخ چنین رکورد بالایی برای جراحی‌های مجروحان جنگی نداشته است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷٤۱

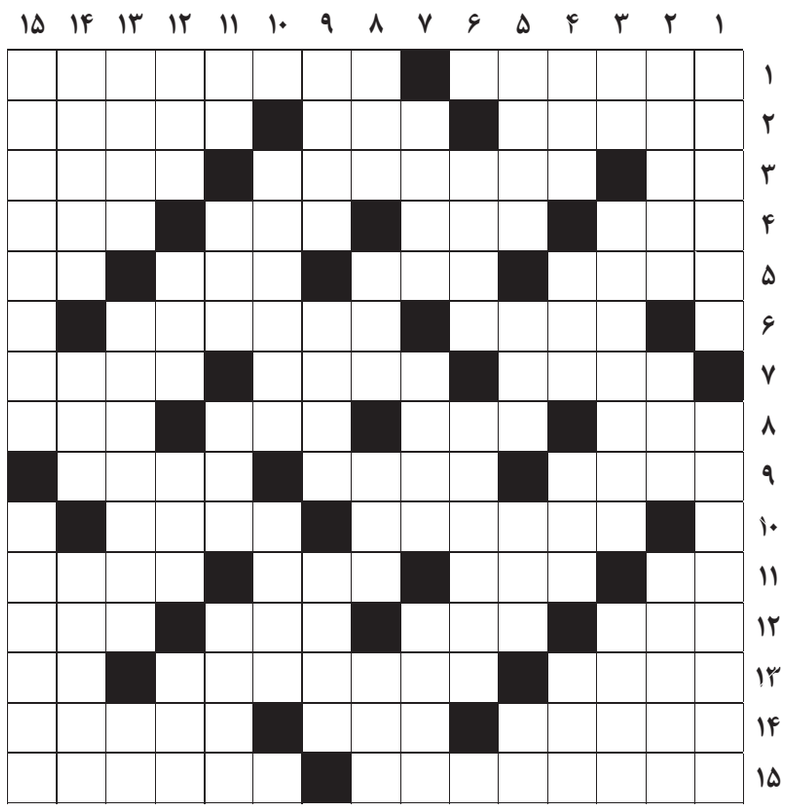

از راست به چپ

■۱- برتری و تفوق- به آتش کشیدن ■۲- پیرو و تابع- سوغات گجرات- موچین ■۳- یار کارتونی مت- حس لامسه- کرگدن ■۴- هافبک پرسپولیس- جیوه- دخان- برکت سفره ■۵- پدر- بلندترین استخوان بدن- امتحان- آبادی ■۶- موش خرما- سپاسگزاری ■۷- نوعی گرفتن پول از مردم- لبخند- شهری در چرخ خیاطی ■۸- نوع سیبش شیرینی خوشمزه‌ای است- رنگ آسمان- زبانه آتش- زندان مسعود سعد سلمان ■۹- هدیه دادن- فرود آمدن- از مد افتاده ■۱۰- از ورزش‌های گروهی- جلاد استالین ■۱۱- اسب تبریزی- وسیله‌ای در آشپزخانه و نجاری- خمیازه- استراق سمع ■۱۲- دروازه- بوسه آبدار- حبس طویل‌المدت- سخن تب‌آلود ■۱۳- روزها- برنج شکسته- گام ناتمام ■۱۴- پشت سر هم- دام صیاد- پیل ■۱۵- کشوری در جنوب آفریقا که پایتخت آن ماپوتو است- نرمال و طبیعی

از بالا به پایین

■۱- ظرفیت عبور دادن جریان برق- الگوواره ■۲- نسبت‌داده‌شده- پرستار زن- پارچه کشباف ■۳- صدای ضربه به در- مقدمش همیشه مبارک است- آشکار و هویدا ■۴- امر به یافتن- قایق تفریحی- مادر آذری- نهی شاعرانه از آمدن ■۵- شهری در اوکراین- جاسوس خانه امریکا- سکه‌ای قدیمی به ارزش یکدهم دینار- سرما ■۶- بالای چشم- شهری در خوزستان ■۷- پرنده‌ای کوچک و آوازخوان- خودروی ملی شرکت سایپا- نوعی لوبیا ■۸- آسمان- خالص- دوستی- فرشته ■۹- سیاهرگ- پیروز و قاهر- بی غل و غش ■۱۰- چهارنعل راه رفتن اسب- رشته کوه افغانستان ■۱۱- مادر عرب- خوار و ذلیل- ماه کامل- عضوی از بدن گوسفند ■۱۲- لوس- اسم- گوسفند ماده- بدان و آگاه باش ■۱۳- ایمان- محل درآمد و کسب و کار- دارچین هندی ■۱۴- نوشاد- علف خشک- مقابل همگرا ■۱۵- می‌روند تا به هدف بزنند- اولین صدراعظم آلمان غربی پس از جنگ جهانی دوم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

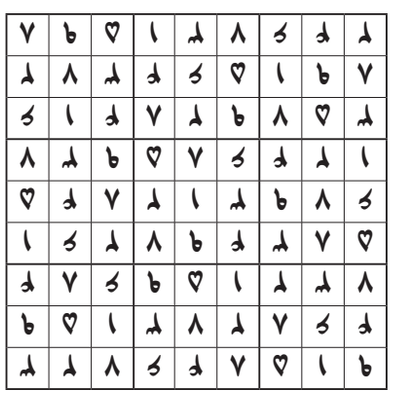

جدول کلمات متقاطع
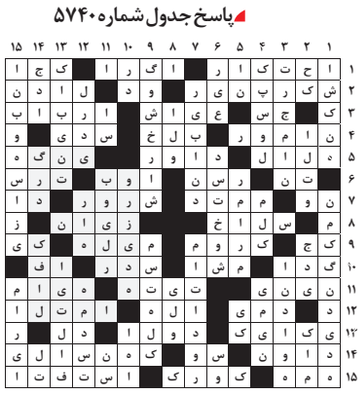
پاسخ جدول شماره ۵۷۴۰